

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

جلسه دوم 1398/07/06

بحثی که قرار هست با شما داشته باشیم روش شناسی استنباط احکام پزشکی است؛ گفتیم یکی از تعینات و مصادیقی که به نظر می رسد در فقه پزشکی باید بیشتر مد نظر باشد؛ هر چند اختصاص به فقه پزشکی ندارد، بحث مقاصد است در واقع ما دو هدف از این مباحث داریم؛ یکی خود اصل مقاصد است؛ (با نگاهی که ما داریم) اما از آن جا که نمی خواهیم از مباحث پزشکی هم فاصله داشته باشیم، ممکن است تعینات و مثالهایش را روی بحثهای پزشکی داشته باشیم.

هفته گذشته به این اشاره کردیم : ما ترائی که در اختیار داریم، (روایات و آیات) دو قسم هستند؛ قسمی که **مبین شریعت** است و دستوری را بیان میکند، اگر مقاله را دیده باشید من در صفحه 126 و 127 مثالهایی را آوردم، اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم ... این شکی نیست که مبین شریعت است؛ احل الله البيع؛ حرم الله الربا؛ اوفوا بالعقود؛ و لا تعاونوا على الاثم والعدوان؛ این ها مبین حکم است؛ یا حکم تکلیفی یا وضعی.

اما بخشی از تراث دینی ما **مبین مقاصد** است. یعنی آیات و روایاتی که مبین اهداف خداوند (در بعث رسل، انزال کتب و تشریع مقررات) هستند. یا ایها الناس اعبدوا ربکم هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة... یحل لهم الطیبات ... یحرم علیهم الخبائث.... لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب لیقوم الناس بالقسط. این ها را می گویند آیات مبین مقاصد شریعت. منظور از مقاصد هم روشن شدن حکمت فلان حکم نیست؛ آنها را می گویند علل الشرایع.... آیات مبین مقاصد در واقع اهداف کلی را می گوید و مثل یک پارادایم است. این ها چیزهایی بود که ما جلسه گذشته اشاره کردیم و حتی ما یک مطلب را هم به اشاره بیان کردیم و آن **منبع شناخت مقاصد** است. بدون تردید قرآن، یکی از منابع است. و دیگری روایات است البته نه به وضوح قرآن؛ بعثت بالحنيفية السهلة السمحة؛ لاتمم مکارم الاخلاق؛ و منبع دیگر ، **عقل** است فرض کنید که اگر نداشتیم که پیغمبران برای اقامه عدل آمده اند، آیا عقل ما درک نمی کرد که این ها برای این مقاصد آمده اند؟! به هر حال پیغمبر که می آید، می آید که شریعت را اجرا کند ، اقامه حدود کند.... می آید که رفع ظلم کند، لذا در صفحه 122 از این مقاله البته اگر از فقه و مصلحت آدرس بدهم بهتر است چون کاملتر است

می‌توانید از طریق سایت هم بردارید؛ صفحه 122 شماره 41 فصلنامه فقه اهل بیت که مقاله را چاپ کرده، آن جا من به منابع برداشت مقاصد اشاره کرده‌ام.

یک بحث دیگر داریم با عنوان امکان شناخت مقاصد؛ این بحث جدید امروز ماست. البته این‌ها همه مقدمه است که برویم به بحث اصلی. اصلاً ببینید که ما آیا می‌توانیم مقاصد را بشناسیم یا نه؟ با این آیاتی که خواندم مسلم بخشی از مقاصد واقعا قابل شناخت است. آن‌هایی که برایش نص معتبر یا عقل قطعی داریم....

حدیث معروف امام رضا علیه السلام از فضل بن شاذان است که می‌گوید: امام می‌فرمایند: «ان سال سائل اخبرنی هل يجوز ان يكلف الحكيم عبده فعلا من الافاعيل لغير علة بلا معنى قيل له: لا....» اگر کسی بپرسد، خبر بده به من آیا ممکن است حکیم، عبدش را فرمانی بدهد بدون علت و بدون مقصد؟ حالا چه دستور به یک کار جزئی باشد مثل نماز خواندن یا بعث رسل باشد.... چون زمان امام رضا بودند کسانی که می‌گفتند خداوند دستور می‌دهد لغير علة و لا معنا؛ بخش عظیمی از اشاعره همین را می‌گفتند.... آن‌ها می‌گفتند که هیچ فعلی از خداوند هدفی را دنبال نمی‌کند.

اسکندری در پاورقی کشف می‌گوید: اگر کسی بگوید که خداوند هدفی دارد، مشرک است. لا يُسئل عما يفعل و هم يُسئلون... آن‌جا سوال مطرح می‌شود که پس چرا ما به خداوند می‌گوییم «حکیم»؟ حکیم یعنی کسی که کارش حساب و کتاب دارد؛ ابن حزم می‌گوید اگر به خداوند می‌گوییم حکیم، از باب این است که عَلم است و الا معنایش مراد نیست؛.... و می‌گوید ان الله عزيز حكيم... عزيز معنا دارد اما حکیم معنا ندارد، علم است!!.... مثل کسی که فرزندی نصیبش می‌شود که نام او را نرگس خانم و یا فاطمه خانم می‌گذارد و.... معتقد است علم است؛ اسم علم غیر مشتق؛ این مطلب در فقه و مصلحت هست. در واقع امام این اراجیف را رد می‌کنند.... قيل لا ؛ لا يجوز ذلك... لانه حكيم غير عابث و لا جاهل.... بعد امام می‌فرمایند: اگر گفته شود لَمْ يَكْفِ الله الخلق؟ قيل: لعل... علت تکلیف و مقاصد خداوند چیست؟ علت تکلیف بنا شد اگر عام باشد، باشد مقاصد و اگر موردی باشد، علل الشرائع باشد. باز امام می‌فرمایند: فان قال فإخبرني عن تلك العلل؛ معروفة موجودة هي... ام غیر معروفة و لا موجودة؟ آیا این علل شناخته شده است؟ آیا در دسترس است یا غیر معروف و غیر دسترس است؟.... قيل بل هي معروفة و موجودة عند اهله... نزد اهلش موجود است... فان قال اتعرفونها انتم؟ ام لا تعرفونها؟ قيل لهم منها ما نعرفه و منها ما لا نعرفه... آن‌چه به نظر میرسد این که از طریق نصوص معتبر دینی می‌توانیم حداقل بخشی از مقاصد را بشناسیم. البته ممکن است بخشی از مقاصد یا بالاتر از مقاصد، (علل الشرائع یا همان فلسفه احکام) فلسفه احکام، خیلی هایش ممکن است برای ما قابل شناخت نباشد.

آنچه مهم است و این کلاس برای آن تشکیل شده این که استفاده از نصوص مبین مقاصد در استنباط احکام، از جمله احکام پزشکی؛ آیا امکان پذیر است؟

آن چه مسلم است این که برخی از نصوص، مبین علت اند و برخی مبین حکمت ...و آن چه مسلم است این که در مصادیق اختلاف می شود. ممکن است موردی که شما علت می گیرید، دیگری حکمت بگیرد. منتها یک کار خوبی که امکانش بود، انجام شود این که در این جا باید اصل بر علت انگاری گذاشت یا حکمت انگاری؟... چون ما خیلی جا ها واقعا شک می کنیم از جمله بحث اختلاط ماء در عده..... اگر علت باشد، بار خودش را دارد اگر حکمت باشد باز بار خودش را دارد.

حالا اگر شک کردیم، این را در فقه و مصلحت ببینید شاید آن جا برای اولین بار هم باشد که مطرح می شود. بحث این است که اصل اول، اصل علت انگاری است یا حکمت انگاری؟ ما آن جا گفتیم که به اصلی نمیرسیم و چون نتیجه تابع اخس است، نتیجه به نفع حکمت تمام می شود....

نصوص مبین مقاصد و استنباط احکام

ما این جا چند نظریه داریم؛ جو غالب حوزه این است که نمی توانیم از نصوص مبین مقاصد، در استنباط احکام استفاده کنیم. که در این مقاله از این گروه یاد کردیم تحت عنوان «نص بسند». دیدم برخی آقایان از این مقاله اقتباس کرده بودند و نص پسند نوشته بودند!! که به معنای بسند به نص است. منظور از نص، یعنی نصوص مبین احکام. یعنی در استنباط احکام فقط باید بسند کرد به نص....

پشت این فکر همین است که ما، مقاصد را نمی توانیم بشناسیم. یا می گویند خود شارع د شریعتش، مقاصدش را گفته است. مثلا شما می خواهید بگویید که عدالت از مقاصد است.... اما خود شارع عدالت را با همین بیان هایی که دارد، بیان کرده است؛ از این جهت ما باید بسند کنیم به نصوص مبین احکام! یادتان می آید روایتی را شیخ انصاری نقل می کرد، (معتبره ابوولاد) که می گفت من حیوانی را کرایه کردم، بروم بدهکاری داشتم پیدا کنم طلبم را بگیرم... رفتم بغداد به من گفتند که بدهکار از این جا رفته فلان جا... با همین حیوان کرایه ای، رفتم تا مثلا حسن آباد و بعد گفتند رفته تهران و بعد رفتم تهران و بعد گفتند کوفه و بعد گفتند فلان جا.... خلاصه تا برگشتم شد پانزده روز! صاحب حیوان به من گفت تو یکروزه یا یک صبح تا ظهر اجاره کرده بودی نه پانزده روز! و باید اجرتش را به من بدهی، سر این که چقدر باید اجرت بدهی، اختلاف شد. رفتیم نزد فقیه عراق - ابو حنیفه - ابوحنیفه گفت به نظر من همان کرایه نیم روزت را می توانی بگیری! و بقیه را به کرایه گیرنده گفت ضامن نیستی! کرایه کننده گفت من دلم راضی نشد و می گوید من یک چیزی به او دادم و او را راضی کردم و آمدم، و می گوید امام را دیدم و

جریان را گفتم امام علیه السلام فرمودند : فی مثل هذا القضاء و شبهه، تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکاتها.... یعنی جائزانه است؛ این چه فتوایی است! لازمه حرف ابوحنیفه این است که اگر کسی ماشینی را بدزد و بعد دو سال ماشین را بیاورد، اگر لاستیکش ساییده، ابوحنیفه می گوید باید عوض کنی! اگر شیشه اش شکسته باید اگر فرمانش بریده باید درست کنه ولی این دو سال هر چه در آمد داشته مال خود سارق است!!!! آقایان فکر نکنید که ابوحنیفه از روی هوای نفس می گفته است؛ بلکه بر مبنای روایتی است که ما هم آن روایت را قبول کردیم... که پیغمبر فرمودند منافع د برابر ضمان است. ابوحنیفه از این روایت برداشت کرده بود که اگر کسی مقابل عین ضامن است، منافع مال خودش هست. لذا ایشان می گفت که از صبح تا شب یا صبح تا ظهر این کرایه کننده ضامن دابه نبود! چون اجاره بود فقط ضامن اجرت بود! از وقتی مسیر را کج کرد ضامن حیوان بود، فقط شانس آورد که حیوان آسیبی ندیده بود. اگر حیوان مرده بود، می بایستی هزینه را بدهد، و ضامن بود چون **الخراج بالضمان**؛ و چون ضامن قاطر بود دیگر منافع هم مال خودش می شد. این را در کتاب فقه و حقوق قراردادهای جلد دوم ببینید. که اهل تسنن هم الان هم همین را می گویند که اگر کسی ضامن کالا شد منافع هم مال خودش هست! پس اگر کسی ماشینی را دزدید و برد، چون ضامن ماشین است، منافع هم مال همین جناب دزد است!!! ابوحنیفه حاضر نیست گوش کند که این حکم جائزانه است آیا عادلانه است؟.... در حالی که امام می فرمودند : این حکم آنقدر جائزانه است که سزاوار است باران نیاید و زمین هم نروید..... ابوحنیفه اصلاً بحث نمی کند که عدالت چه اقتضا میکند او به زعم خودش قانون را بیان می کند و میگوید قانون این گونه می گوید!! ولی غافل از این است که اصلاً شأن صدور، این روایت این معنا نیست، این روایت پیامبر مربوط به کسی است که غلامی خرید، بعد فهمید که این مشکل دارد، و او د ر مدت این سه روز از عبد کار کشیده بود، از آن طرف به او خوراک هم داده بود، بعد از رسول خدا سوال کرده بود آیا من راجع به این چند روز، ضامنم؟ پیغمبر هم فرموده بودند: **الخراج بالضمان**... شما اگر ماشینی خریدید دو روز و سه روز سوار شدید و به عیبی د ر آن پی بردید که از شما مخفی کرده بود و شما آمدید و ماشین را پس دادید... آیا ضامن این دو سه روز هستید؟ نه... اصلاً مربوط به جایی است که طرف، مالک کالا است. نه جایی که دزدیده و غارت کرده و ... به هر صورت این ها کار به مقاصد ندارند... البته این قضیه فقط هم مربوط به عالمان اهل تسنن نیست! ما این مدل فتاوا را در علمای خودمان هم داریم. در کجا خوانده اید؟ در مکاسب... در بحث خیار غبن... شیخ فرمود : اگر شخصی از گرانی خانه خبر ندارد، خانه اش مثلاً صد میلیون می ارزد اما کسی عامداً این خانه را 50 میلیون خرید... و برای این که فروشنده نباید فسخ کند، سریع می رود خانه را اجاره 55 ساله میدهد، بعد فروشنده می آید و می گوید من نمیدانستم، کلاه سرم رفت، حق فسخ دارد خریدار می گوید با عرض معذرت، من خانه را اجاره داده ام، اجاره اش که تمام شد بیا و خانه را تحویل بگیر! شیخ می گوید این مدت اجاره هم مال خریدار است؛ چون ملکش بوده است. المنفعة

الدائمة تابعة للملك المطلق....و بهتر این بود که بگوید لمطلق الملك یعنی اگر کسی ، نیم ساعت مالک کلایی شد، منفعت دائمش مال این خریدار است! ببینید شیخ انصاری خیلی فنی حرف می زند، می گوید آیا خریدار در این بیع مالک هست یا نه؟ می گوئیم آره! می گوئیم آیا مالک می تواند ملکش را اجاره بدهد؟ میگوئیم آره ...می گوید این شخص هم همین کار را کرده است.و نداریم که بیع غابن هم اگر عالم باشد باطل است در نتیجه افرادی می توانند این کار را بکنند....

یقین دارم اگر از شیخ انصاری سوال شود می گوید اطلاق قانون است؛ این ها هم قوانینی است جزء مسلمات است و پشتش نص است. این جاست که مرحوم اصفهانی ناراحت است.و می گوید **من المستبشع جدا....**خیلی این اظهار نظر بشیع است!...استیفاء منافع العین خمسين سنة مثلا و اعادتها بلا تدارک....ببینید دو فقیه نه شیخ انصاری شبهه ای در فقهائش داریم و نه مرحوم اصفهانیاما سوال این است که چطور این گونه می شود؟ البته ایشان هم نمی گوید خلاف قاعده است؛

البته مرحوم امام خمینی در این باره از شیخ دفاع می کند. آن چه مسلم است این است که فقیهی که چنین فتوایی میدهد، قواعد را در نظر می گیرد فارغ از این که آیا این عادلانه است یا ظالمانه است....آیا استفاده از جهل فروشنده هست یا نیست...بنای بازار بر تغابن است.....به هر صورت به نظر ما اگر کسی بخواهد به قواعد و به نصوص بسند کند، این فتاوا را میدهد فارغ از این که درست است یا غلط است. ما به این صنف از فقها می گوئیم نص بسند که مقابل مقاصد بسند است.

الحمد لله رب العالمین